

باغبان

اشرف السادات کمانی - شیراز

دستم گرفته ساغر گمنام آسمان
مجنون شده به شعر و قلم‌های بی نشان
او با علاقه داده مرا دست بوته‌ها
شاداب گشته است به دستان باغبان
خط می کشد به خاک مرا امتحان کند
تاب و تحمّل شده منهای داستان
گل‌های رازقی که نباشد به باغ عشق
چون؟ غنچه باز، باز شود در هوای آن
لبهای بسته درد بزرگی ست پیش عشق
فریادها و راز دلم را به لب رسان
تا خلق عشق و قصه و یاد از گذشته‌ها
گم کن مرا به ساحل خاموش عاشقان

وداع غزل

کوروش راد

ببین زبس بریده ام که بی تو آه می کشم
زغصه آفتاب را شبیه ماه می کشم
دلی که در قمار عشق کیش و مات اسب شد
کنار فیل و قلعه در حصار شاه می کشم
حضور تو در این غزل حدیث عاشقانه است
که اینچنین زچشم تو چراغ راه می کشم
نگاه پشت پنجره وداع آخرین ماست
تو کوه دیده ای و من همیشه کاه می کشم
اگر چه عاشقش شدن خلاف دین و مذهب است
مرا توسرزنش مکن از اینکه چاه می کشم
چنان نشستند ای چو ماه در خیال هر شبم
که بی تو روز را شبیه شب سیاه می کشم
بیا که سال‌ها مرا غم تو پیر کرده است
که ماه و آفتاب را به اشتباه می کشم

بی‌اعتنایی

* نگار حسونند - خرم آباد



اگر چه باز مرا با غم آشنا کردی
تو سالهای مدیدی به من جفا کردی
غزل سرودم و بی چتر زیر بارانم
ببین چه حال عجیبی به دل بیا، کردی
نخواستم که جدا باشم از تو در این بین
مرا تو جور دگر از خودم جدا کردی
چه شعرها که سرودم بدون تو از دل
ولی به هر چه به‌غیر از من اعتنا کردی
قسم به آه دل و ناله ی شبانگام
مرا به داغ جگرسوز مبتلا کردی
بگو برای من از دل چه راز و رمزی بود
که در قضاوت چشمم چنین خطا کردی

وطن

نعمت الله زارعیان. گچساران

غزل عاشقانه یعنی تو
عاشق و صد ترانه یعنی تو
نیستی و گاه هم هستی
کوچه پر نشانه یعنی تو
معنی دوستت دارم
وطن ام جاودانه یعنی تو
جم و جانم فدای توایران
شعرهای عارفانه یعنی تو.....

دوبیتی‌ها از: رباب رضائیان - اردبیل

غزل خوانت شدم در این میانه
تو درمان منی، برگرد خانه
نشستم در خیالت تا بیایی
به عشقت سوختم، این هم نشانه

*
در این دنیا کسی چون ما نباشد
به راه عاشقی پویا نباشد
بیا در دستهایم دست بگذار!
بهارم باش تا سرما نباشد

*
فقط از مهر گفتم، دل نبردی
بهارم را به پاییزم سپردی
تو که از عاشقی دل‌سرد بودی
چرا از سبب‌های باغ خوردی؟

*
همیشه در نگاه من تو بودی
مرا در درس عشقت، آزمودی
به امیدت نشستم تا بیایی
دل من آب شد تا رخ نمودی

بوی بهار

ناصر تاقبی فرد

باد
تکه ابری طوسی را
همچو پیراهنی بابوی بهار
سوی باغ پاییز آورد
شورشیرینی سرشار
سبزدروش درختان پیچید
چشم گل روشن شد.

دو دوبیتی از: محمدرضا زارعی صدر آبادی - فسا



دل

غروب و غربت و بلوا دل من
شبی از دور ناپیدا دل من
صدای تق تق غم پشت در، آه
دوباره کار داره با دل من

مهمان

بمان، یک عمر مهمان دلم باش
به جای غم، تو سلطان دلم باش
تصرف کن شبی شیراز قلبم
سفیر عشق و سامان دلم باش

